

ذکر متعین شدن مستر ژولین و غیره از کونسل

ذکر متعین شدن مستر ژولین از کونسل کلکته براساس حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور
زمان پدش شجاع الدوله و مغزول شدن در اندک زمان و معین شدن بیشتر جان بیشتر
بجای اوسعی و خواش جنرل کلاورن و ظهور اکثر حوادث و فتن در آن دیار نسبت خالق لیل و نهار
تعبیر صحت شجاع الدوله در فون شدن او در کلاب باغ فیض آباد گورنر پشتنگ بهادر مستر ژولین را برای حاضر و ناظر بودن بر این
در اعمال آصف الدوله و بنا بر عهد پدش مقرر کرده فرستادند تا در پییر برود و مستر ژولین گذشته بود که جنرل کلاورن و کونسل
منس و مستر فرنگیس از طرف کمپنی و پادشاه انگلیت سیر استکشاف احوال گورنر پشتنگ بهادر جلالت خبک حسب الامر پاد
کونسل لندن در السلطنه انگلند ولایت فرقه انگلیسیان در رسیدند و تقریبات چند که ذکرش در وقت دوم مفصل شد در ابتدا بر گورنر
غالب آمده عمل انگلیتیه هر جا که بود بروق تجویز و خواش صحت نگشته مذکور ه علی الرغم گورنر عماد الدوله مستر پشتنگ بهادر تفرشته
عمل دست نشان گورنر قوم مغزول شدند در همان ایام مستر ژولین هم اجابت دست نشانی گورنر مغزول شده و بجای او خواش صحت نگشته مقرر شد
جنرل کلاورن مستر جان بر شو متعین شدند چون جوان بهوشیار بود آصف الدوله را مع عمل بر رو کار آورده او آسان دست تصرت بدانای و باطله
در آن روز جمیع کارها مالک محروسه شجاع الدوله مرجع حل و عقد امور و مختار کارها سرکار آصف الدوله گشت مختار الدوله نامتخت
آصف الدوله و جمیع عمل و اتباع او سفتاب خرد بوده اند چنانچه چند که تقریریم وارد آن دیار تقریبی شد و ذکرش انشا الله تعالی
آید بهم را بر اساع العین شاید نمودم و در منظر آمدند که اوصاف آنها میانی نیست در نوع انسانان میتران آنها هم آنها خواهند
بے شائبه تکلف بیانی چند بوده اند بصورت انسان گویا در شان آنهاست انهم کالالتعام کلهم من اصل سبیل القصد مستر
جان بر شو مختار الدوله را بعضی کلمات خوش آیند که امید حمایت در محاون عظیمه ازان استشمام توان نمود گفته برین صراحت
آورد که ملک بنارس و غیره علاقه راجه بلوچستان که نسبت پنج لکه روپی مالگزاره و قریب هفتاد لکه روپی مدخل داشت
به کمپنی بداند آن احمق ابله بهمان قدر سخنان بے فروع خوشنود و مغزور گشته آصف الدوله را که کاره بالملک داره
نیست بزبانی مستر جان بر شو سخنان هم و امید گفته باشد ضار صنع ساخت و بلا تامل اسناد عطا ساع آن ملک کمپنی نوشته
گورنر پشتنگ بهادر اگر چه ازین ممر که ملکه مثل بنارس منیمه مالک سخره کمپنی گردید نهایت خوشنود گشت اما ازین جهت که
خود تا بنارس بر ملاقات شجاع الدوله آمد و ملک بلوچستان را با انواع تدبیرات از شجاع الدوله درخواست و شجاع الدوله معاذیر و پذیرا آورد و
و غیره ملک بلوچستان را در و جان بر شو که بارش گورنر حکم قطره از دریا دار دبا بن سهولت و آساک مذکور را گرفته منیمه ملک کمپنی گردانید و حضور
انگلیتیه اینجا در باب کونسل ولایت انگلیتیه هم برسانید اندک که رشد و چند آن خوشش نیامد مختار الدوله نادان با وجود چنین توابع نمایان بر
استقلال و حمایت خود هیچ گونه عهد و پیمان از رباب کونسل کلکته نگرفت اگر میخواست چنین رعایت عظیمه بنا کارهای خود را از حضور
کمپنی و رباب کونسل ولایت انگلیتیه حکام چه او کسی را مجال آن نمی شد که بطرف او نگاه تنده نماید تا به کشتن چه رسد
و اگر حیانا گشته منی شد در انتقام و مکافات قتل او قیاسه برپا می شد بلکه ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدوله منتقل
گشته با اولاد مختار الدوله می رسید لیکن چون دوا بر فلکی مقتضی استیصال اباساع این دیار است بهر که ابله تر مردم است بی نفع
اینها می شود و با کسینکه تجربه کاران روزگار و نهایت دانا و هوشیارند معاملات روسه داده هر کاره که نباید میکنند
و آنچه باید بخواه از آن دور تر میروند القصد بنارس با توابع و لو خوش از مالک محروسه شجاع الدوله منتزوع گردید منیمه نگاله و

جنگا آباد گردید و معاملات ملکی و ملکی صوبہ او دہ و آہ آباد و پتھر گڑھ و کوڑھ و اما دہ وغیرہ ملک برہمپلیہ نیز بے رضا و اطلاع مستتر
 جان بزیست تو بیچ امر سے امضایئے یافت و آصف الدولہ مکر بر کفار غ باسے و اسایش خود با گنگ بلند سفلاروشن الا شہا گفتن
 آغاز نما و کہ سر جان پیر شوخ برادریں و مالک و مختار کار باست ہر جہ بفرماید ہمہ با اطاعت نمایند و از افواج آراستہ پیر دراران
 بعرضہ آورده او آرزوہ و نامطلبن بودہ آدا تخواہ آنها در جنبہ اجراجات بیودہ خود عیث و بے فائدہ سے شمر و لہذا در باطن قاصد
 استیصال آنها کہ بسنا حقیقہ تور اسلے پر وبال ساختن بود گشتہ درین داعیہ کوشیدن گرفت * * * * *

ذکر جنگا نیدن آصف الدوله مختار الدوله راجا باجی پلشن و متناصل شدن فوج مذکور بتقدیر امر کین *

شجاع الدولہ منفقہ رچار پنج ہزار کس بجبا سے منقلش شاہ جان آباد و اطراف و جوانب راجع نمودہ نے تقریباً نژدہ روپیہ مواجب
 مقرر کرد و سید احمد نام سے راجا ریاست آنها معین نمودہ و تربیت آنها بضا بطہ پلشنہا سے انگلیشی اتہام فرمود ہر چند بند و ہتھیار
 ایشان قیتہ دار بود اما در شلک چابکے و چالاکے برابر چھماتے داشت بلکہ چست تر از ان چہ درین جماعہ بجبا بودہ اند وہاں
 خاطر و مراعات اینہا زیادہ از دیگران سے شد آصف الدولہ کہ از رفقا سے پیر سیرار و دیگر برانداختن آنها و بے پروبال ساختن
 خود بود آنها را کہ بطرف کاسلے متعین بودہ اند طلبید چون رسیدند و در تر از لشکر خود امر با قامت نمود و نژدہ کہ تو پارادخل
 تو سخانہ نمایند آنها بعضے از ان اضراب داخل توپ خانہ نمودہ یک ضرب یاد و تانز و خودہ اشتند برای فرستادن آن ہر دو
 و بند و قنائیم حکم نمود آنها دستہ کہ ارادہ ندادن طلب و استحقاق و بے آبروئے و تفرقہ انجماعہ منظور دار و جواب دادند کہ
 ہر گاہ چنین حکم سے شود وجہ ہتھیار ما کہ در سر کار است عنایت شود تا بندوق و توپہا داخل کار خانہ و خانہ ساما سے کردہ آید
 بر آشفقہ مختار الدولہ فرمان داد کہ اینہا سرتابے سے نمایند تا دیب و گوشال شان باید پردخت او عذر خواست کہ ملازمان
 سر کار اند و حق بجانب دارند و جہ در ماہ خود سے خوانند و دیگر غرض نیست گفت اگر شمار بشن نمی روید ناچار من میرم
 او دید کہ ہر گاہ خود قاصد شود من استنکاف نامیم در عالم تو کر سے نامناسب و موجب کمال آزر دگے و بر سے فیما بین اید بود
 بضرورت اطاعت فرمان نمودہ با فوج ملازم خود و متعینہ سر کار سوار شدہ بمقابلہ شتافت آنها ناچار آنگہ میر احمد مردہ و مردہ
 نداشتند باز ہم صفوں آراستہ جنگیدند و کار بجابے رسیدہ بود کہ اگر اندک عاستے از جاسے بانہا رسید مختار الدولہ را از پیش
 بروارند لیکن چون از وہام بطرف مختار الدولہ بسیار بود و سامان بے پایان ہمراہ داشت بعد از دو روز دلائق و مقول مجروح
 شدن یاران موافق کہ جماعہ کثیرے از طرفین رہگرا سے سید اسے عدم گشتند شرف ذہ قلیل چون مجروح و مایوس از طرف باستے
 ماندند آن زمان ہر یکے راہ فرار پیش گرفتہ بطرفے خزید و خلقے بسیار از طرفین کہ ہمہ ملازم آصف الدولہ و زور بازو ہوش بودند با بود
 و تباہ گردید و آن ابلہ شادمان و خوشنود گشت اکثرے از ملازمان خصوص بعض خواجہ سیرایان کہ شجاع الدولہ بتبع افواج
 آنها را جز نل قرار دادہ ہمراہ ہر یکے شش ہفت پلشن و چندین ضرب توپ و اسباب و سامان آن مقرر و معین نمودہ بود با و
 صاحبزادہ بلند اقبال پے برودہ خیالاستے چند فردل خود سے تراشیدند از ان جملہ سنت خان خواجہ سیرا کہ بسیار متعہ علیہ
 شجاع الدولہ و نے حقیقہ خاسے از جبرائے بنو با مختار الدولہ دعوسے ہمچہی ہشتہ سر باطاعت او فروسنے آوردند لہذا کہ
 ناچاہیا با سہر گروسے دادہ بوسائل و وسائل تصفیہ سے یافت درین ضمن کینویت کہ ورتنا افزودہ از عدا متیرش تجاؤز نور و
 آصف الدولہ نیز در باطن از مختار الدولہ بسبب اقتدار و خود رانی او اتفاق با سر شرجان برضو آزر دہ گشتہ در فکر براندختن

۱۰۱. ... و اینست از جمله اسبابی که بجز شایسته بود و در این صفت الدوله سپید پرده خواسته که بجز ستم قابو یافته کار
 انما الله به را با تمام رسانند و در این صفت الدوله درین خصوص حاصل نموده باطنی با سیرت اسرار و سلسله هم ساد
 که بر کلاه من مختار الدوله را تمام کنم شایسته الغور با چند کسی که در زید سوار شده حاضر آید من در کشته سوار آید
 خواهم رفت در همان گریه کار او هم با تمام رسانیده شمارا پر ساد و ایالت هم نشانیده

ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله ولایت خراسان
 و بد ز رفتن میرزا سعادت علی در حد و نجف خان صاحب

چون نور و ... رقوم الصدق نصیم یافت لبنت خواجہ سرا از سر نو بجد و تزویر بنا سستی یافتند ... در وقت
 کا زب که در ... ارواح دار و در میان آورده و حوت مختار الدوله نمود مسعود آنکه از اول روز شریف در ... بر وقت
 طعام بخانه از حوز و اوقات تمام روز و شب بلبلوب لب با نجا بگذرانند و آخر شب بدولت نماند خود معاودت نماید چون مرگ
 ... با شش منقض گشته بود قبول نمود و روز موعود که پایان زندگانیش بود برابر آمد و از آن صفت الدوله حضرت
 گرفته بود در خانه بست گردید لبنت تا آن زمان بعضی مخلصان خود را که از آن جمله هر دو خواست زاده میر قدرت الله برادران محمد زاده
 میرزا ... بر باقر بودند نیکی مراد علی و دیگر لطف علی نام داشت برار او خود آگهی داده قبل مختار الدوله بر تخت
 چون مختار الدوله بفرود آمد در خانه لبنت رسید لبنت تا سر دروازه استقبال نموده کمال نراضی و فرود آمدن از سوارخانه
 فرود آورده بجاییکه براسه او مسجید گسترده بودند آورده نشانید چون موسم تابستان بود در شکر اکثر ارباب تطاعت و رسان
 خود زمین را کفنه تا خانه ساخته بودند لبنت هم تمهید بکلفت در جاسه خود آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت چون
 آفتاب بلند شد مختار الدوله را تکلیف نمود که در ته خانه بایده نشست او با تقصیر قضای پذیرفته در آنجا رفت لبنت بر من رسانید
 که رخت در بار از بر کفنه بارام و بی تکلف پیشینید و زنگه مرغوبه اش را هم حاضر ساخته اندام مرغ بگوش در آورد و بعضی از اقربا
 مختار الدوله بجنور فقیر می گفت که در شراب سستی قتال آمیخته داده بودند اگر کسی آگشته تا زخم مختار الدوله سستی مرخص
 چون قریب لبنت رفت گذشت مختار الدوله بعضی از مهاجران را هم حضرت کرده بتبیه از زینت مستعد گردید چون
 از مهاجران لشکر کسی نماند و خدمتگاران هم جا بجا آرام گرفتند میرزا علی و برادرش با و ... کسی دیگر نماند خبر در ته خانه
 در آمد بزمیر تیغ سبزه در تیغ پیکرش را ریزه ریزه کردند و بعضی از خدمت او که حاضر بودند از خون و جان گریخته خبر بچشمش بر دو لب
 خواجہ سرا فرج خود را مع تو پها تیار کرده با دو سه کپنی تیار و مستعد حضور آید صفت الدوله آمد حفظان ابواب کپنی بار امانتک فاعله
 از نیمه صفت الدوله توفیق فرموده او را تنها گذاشتند که بجنور رود او هم در عین سکر سلیخ و با براق شمشیر کشیده آمده آداب
 مبارکب ... لبنت میباید که دشمن سستی و اجمیل لامر کشتیم صفت الدوله بر جان خود نرسید گفت شمشیر کشیده مهاجمه سستی
 اراده من در آن گشت چه مجال که داعیه تک حراسه داشته باشم گفت شمشیر دور کن آنرا جل گرفته شمشیر را در انداخت چون
 شمشیر ماند صفت الدوله بمر دم حاضر بشماره نمود تا بکشند حسب الامر او هم بان نفس سرد در پی مختار الدوله گشت خدمت عمو
 یا خاوسه او که میرزا کلان شهرت داشت فاکتر و حضور آید صفت الدوله سستی بود بعد کشته شدن لبنت در رسید او را
 مقتول دیده دستگیر گشته برای خط آبرو مع غرض شمشیر گفت اگر کسی بی عرض من نباشد مرا هم با کسی تعرض نیست صفت الدوله

ذکر مهور کشتن محبوب شاهان خواجه سراسر

بر خود ترسیده گشت میرزا گوئی را با تو کاری نیست اربابانگ بلند گفت که اگر او برود کسی با او سخن نشود آدم معتزم شده در رفت چون جراتی داشت
 کس هم با او نیاوخت میرزا سواد میرزا شکرگشته شدن شمار الدوله خود را بسلاح و بیلاق آراسته بر سپ خود سوار گشته تا بجای گسیان که سالاران
 عده لشکر بوده اند رسیده تمام شدن بسنت خواجه سراسر شنید چون باین بهیات بر آمده بد نام و انگشت نمانده بود دست پاچه گردید
 که چه کند نه مند و تا ختن بر میرزا امانت آصف الدوله داشت نیز اسے ماندن ناچار از گسیان استمداد نمود که اگر رفاقت سکته
 برادر را برده آشته کار از پیش می بریم و تراد رلا زمان درجه اسے خواهد بود گسیان برأت نیافت چون میرزا سعادت اسے از
 نمرنگ گسیان میوس گردید اسپ جلد گاسے درخواست او مادیان سوار خود را که بسے چهل کرده رفتن متاد و نهایت سیک قنار
 جلد گام بود تیار کرده فرستاد و میرزا سعادت اسے بر او سوار شده با تفصل حسین خان که تالیق و مرید و معش بود و محدود
 از رفاقت و رفت و بدون نرا حمت سالما از حد و مالک آصف الدوله گذشته در حد و میرزا نخت خان رسید ذوالفقار الدوله
 بخته خان بهادر شنیده بقدم نیاز مند اسے استقبال نموده ملاقات فرمود و با احترام و عزت آورده در خانه خود جای داد
 و من اراته چند بر اسے معاش ادا مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده بر رفاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقات نهایت
 پاس ادب هر سه داشته آمدن میرزا سعادت اسے را بخانه خود بکتر اسے خواست اکثر خود رفته در نهایت فروتنی و تواضع
 سارک اسے نمود اگر اچیانا میرزا سراسر قوم بخانه اش اسے رفت تا سردر و از اسے استقبال نموده آورده بر سند خود اسے نشاند
 و خود با دب فرو تر اسے نشست

ذکر مهور کشتن محبوب علی خان خواجه سراسر که از طرف شجاع الدوله حاکم
 کوژه و اناوه بود بدست کپتانان انگلیشی حسب الامر آصف الدوله مجبور از عقل و شعور

سرداران هند ضیاع الدوله بلا جله این حرکات و اوضاع خاطر پیران و هر یک بد گمان گشته چاره خود جستن آغاز نهادند اما
 چون در شبهه و مستان الحال نوکری نمانده سردار مقتدر اسے هم چنانکه صاحب غزم و جرات و پاسه دوست عالی همت
 با اثر و نظر اسے از اقطار پیدا نیست ناچار با شات اسے گذرانیدند از ان جمله محبوب علی خان خواجه سراسر که اندک مانه جرات
 و غیره و در و بشا هده الطوار صاحب زاوه خود حیران بود که چکنه اما فوج و سبب شایسته سیرا و دشت مع سوار و پیاده اسے
 بر ذوالفقار حقیقتی جمعیت ده دوازده هزار کس با او بود و در طرف کوژه و اناوه که سجد و ممالک مرهقه اتصال دارد حاکم
 شجاع الدوله بگرفت امارت در کمال سطوت و اقتدار اسے گذرانید آصف الدوله را استیصال افواج هر اسے او هم در خاطر
 گذشته داعیه آن نمود که اول بطرف بهر رفتن نیافته مضحک گردید با محدود اسے در حضور آمده حاضر باشد او نیز باین اراده
 سپای خود اسے است که اگر آصف الدوله اراده خود اظهار کند آن زمان بناچار بسے ننگ ننگ حراسے بر خود گوارا نموده
 نیز از آصف الدوله بخت خان بهادر بخت گرد و اصف الدوله با مشر جان بیشتر مشوره امر مذکور نموده فوسے از ارباب انگلیشی
 سپرد اسے کیتاس فرزند باین کار تعیین نموده منحنی از اغیار روانه نمود و بسبب برکندن افواج ملازم خود از پنج وین آنکه چون
 آمانت نفس در دست در روز و شب محشور با مصاحبان خود بود و از هر امر سلا که غیر بازی طفلانه مثل پتنگ پرانی و سرع جنگ
 و چه پرده نشان و کما باشد نهایت نفور و بیزار است نمیخواهد که ساسے بلکه اسے رجوع نکار کار ریاست و سرور نماید و ملکه اسے
 و اسپید چاره نکاره و نیز از هتقال با مور عظیمه و فکر بلوغ و مصاحبت بعبودار کان کار گزار بهوشیار و استلوم جواب و سوال

این کار تجویز شده بود همین را غنیمت شمرده کار سازیا بمردم داده نینسے آنجا گرفت و بجنوز پادشاه رفت با میرزا بیخ نجان افکار
 دیگر اعیان آنجا ساخته الی الان که او اسپانود و پنج بجه از نامه و از دم است لبر بردن در آنجا مقیم می داند و سهران ایام
 میرادران مختارالدوله که در کمالی اقتدار بودند بسبب بیج کارگیا مصدر امر سے نگردید و مقید شدند در اموال اسبابک نخل مع اموال
 مختارالدوله بنبوط سرکار در آمد و بولون اومع بعض ملازمان واقار لیش بانواع عیشا و متلا بوده آخر الامر سرنگار سے یافتند و بیک
 پسرخانرا مدوله و دختر او و زانش که از بنی اعوام او بود جاگیر یک لک روپیہ سالیانہ تقریبا یافت بنوز سید محمد خان و سید
 سوز خان اسیر دام بلا بودند که فقیه هم بحسب تقدیر وار دکنو گردید و در ان ایام آصفت الدوله مع کل اتباع و ستر
 جان سرشتو غیره اصحاب انگلیشیہ بہ در آنجا اقامت داشتند غیر از نواب بیگم زن وزیر الممالک صفدر زنگ بت بر تان ملک
 مادر شجاع الدوله و بیو بیگم زن شجاع الدوله دختر موتمن الدوله محمد اسحق خان ببادر کلان که بنا بر عدم موافقت بالسر و غیره و غنیمت
 و انیس منین آباد و بیوت آنجا که ساخته و کمر استه شجاع الدوله اندازان مکان بجنیدہ در ساکن خود اقامت داشتند

ذکر و دوسو داین اوراق در بلده لکنو و منین آباد بحسب اتفاق بود

فخه نماند که تولد فقیر مسکن آبا و اجداد پد سے مادر سے دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد پد سے این بی مقدار
 سادات بنی حسن از اولاد ابراهیم لقب لطیبا طبار اند و این ابراهیم از اجله سادات گرا اسلام عترت طاہرہ است یکی از
 اجداد فقیر بعد انتقال از مدینه طیبہ در شہد مقدس رضو سے علی مشرفہ لہام سکنی اختیار نمود از ان باز متوطن آنجا بود
 یکے ہم از ان مکان ملائک آشیان وارد سہندوستان گردیدہ در وسط و بعد در شاه جهان آباد توطن ورزید و اجداد
 مادر سے فقیر سادات موسو سے اولاد امام زاده عا سے مقدار سید احمد بن موسی بن جعفر علیہا سلام مشہور بحضرت
 شاه چراغ و متوطن دار الملک شیراز انتر فاض الانوارش در شیراز نہایت معروف و مطاف و حاجت روا اصناف خلق
 است و کرامت بسیار و خرق عادت بے شمار از ان آستان ملائک پاسبان بکرات مرات پیرائہ ملور یافته و سے بیابہ
 چنانچہ نور باران آن رواق بین الافاق از نہایت ہشتار از القاد و اطہار بے نیاز است جدا د سے فقیر سید زین العابدین
 عمہ زاده مہابت خبک بود بعد انتقال آن مرحوم والدہ او یعنی جدہ مادر فقیر عمہ مہابت خبک حسب الوصیہ مرحوم مرحوم عجلت
 در کتھا سے والدہ فقیر نموده ازین کار انفرغ خاطر حاصل نمود چون سید مرحوم مذکور پس از کتھا شدن اعظم شاه ترک کوکری
 نموده مادام الحیوہ مشر و سے بود بعد کتھا سے والدہ تا ہفت سال دیگر بہ صورت گذشت درین ضمن تولد فقیر در سال چہلم از
 مانہ دوز دم پھر سے در بلده شاه جهان آباد و سے واد و پس از دو سال دیگر برادر دوسے فقیر سید علی سے نیز با پھر سے
 ہستی نہاد و فقیر در سال پنجم از عمر سبک خرام و برادر مرحوم سے سالہ بود کہ عرت زور آور جدہ والدہ جمیع اولاد تہر خواہ
 ہر دو ابا و پھراہ گرفتہ و خانہ طکر را فروختہ از شاه آباد برآمد خود را در مرشد آباد بنگا کہ مہابت خبک بر فاق شجاع الدولہ ناظم
 صوبہ مذکورہ بہا نجا اقامت داشت و سا نید و اولاد پھر خود را پست برادر زاده خود مہابت خبک پھر و بعد چند روز مہابت خبک
 بیاد و سے اقبال نظامت صوبہ بعلیم آباد یافت والد مرحوم بر فاق او در بلده مذکورہ رسیدہ بوطن گزی از ان زمان الی الان
 کہ سال نو و پنجم از مانہ دوز دم ہجرت است درین مکان نیز و قعاسے بکام و آرام و بغت و محتشم نگہد ہشتہ بیوت ملوکہ و
 محلات ملوک ذالتمنا بقدر قسمت کرد و طہر بسبب غفران پناہ مہابت خبک میگذردہ در قبضہ قوت و اوقات در گذشت

درین کتاب بطریق تبرک و اجب بود فقره چند از احوال آن مجتهد فضال بزبان قلم داده بعد ازین شرح احوال این سفر ستاد خواهد نمود

ذکر مجله از اوصاف عنوان صحیفه حق گزینی دیباچه کتاب رستی و رستی بی مجموعه فضل و دهنشور سے مولانا محمد عسکر سے روح القدس و اوصلی الینا فتوحه

از سادات کرام و اعیان ذوسے الاحترام شہر نورست لفظیم بود آن سید ستودہ فضال در اسخ العلم متقیان افکار کرده از علم خویش اخذ کتاب نہ علی العکس ان ذاک یباب بہ منقطعش رازد اعلم و حکم بہ ہدایات او شناسا غیر طلعت او مطالعہ انوار ہست مغلز و غوافض اسرار بہ در جامعیت انواع علوم و اصناف فنون و حید اعصار و در حسن بیان و طلاقت لسان فریاد و امداد العمر بافادہ و افاضہ علوم اشتغال داشت و بہ قلیل از وجہ معاشش قناعت و زریدہ جب بر زیادہ طلبی نگماشت و بہر چند کہ تحصیل اکثر سے از کتب متداولہ بطوریکہ معمول و متعارف بین الناس ست کرده اما بکار طبیعت و صفاسے قرینت و شدت غیرت عدم فہم مطلب باستعداد ادراک معنی نغیہ و مواد سے بیات ترکیب عالمیہ کتب نمودہ در جمیع فنون مقول و منقول و قروع و اصول بہ تبحر سے تمام وقوسے بالاکلام بہر بنایند مفصل و مشکک است بہر فن را بنحو سے بر صوفی تقریر سے نگماشت کہ تشکیک بیچ مشکک را در ان مدخلیت نمی گذاشت طلبہ علوم و ارباب استعداد از ہر پارہ دور و نزدیک بخدمتش رسیدہ استفادہ میکردند حافظ نگار من کہ بکتاب زنت و خطانہ نوشت بہ لغزہ مسئلہ آموز سدوزس شدہ از علوم سے در گذشتہ مقلد و اربابند عادات و رسوم نبود شیوہ اش تجرد منشی و پیشہ اش خود مشککی بود و نہ خود دوست حافظ غلام بہت آنم کہ زیر چرخ کیوودہ زہر چہ رنگ تعلق پذیرد آزاد است بہ اشتغالش بدیریں کہ بہترین اشغال طاہر و خوشترین وسیلہ ستر احوال باطنیہ است بہت اطاعت امر مرشدش بود و شیخ بھالے حدیث علم سے در خرابیات برای دفع چشم بد سپند است بہ طور آن یگانہ با اطوار فضلا سے این زمانہ ناما نبود لاجلہ دل من از ہمہ خوبان ترا گرفتار است بہ خراب طور توام ورنہ حسن بسیار است بہ اظہار فضیلت را از جملہ ذلیت سے انکاشت و بہر چند پاک باعث عجب و سخوت گرد و بہتر از سب سے تپداشت عرفی حسن عبادت را برقع لسیان زدن بہ نرشتی اعمال رالوع و قلم درشتی با فضول نا آشنا و از سمعت و ریاسی سے میرا گاہی بر زبانش عیب کے بانقستی بہ مرا تہ و بہ تعریفنا و کنایہ زنتہ اگر کے و خفرتش با میں قسم سخن آغاز کرد سے از سمت خلق کہ داشت صریحاً منع کرد سے بل بنوعیکہ برادر گران نیاید سجدہ سے دیگر پیوستی خاقان سے خوش خلق چو مشک چینی از علم بہر مغز چو زہر بند سے از علم بہر زہر سے حکایتی کہ نمونہ از حسن تقریر است سے فرمود کہ مرا با شیخ صدر جهان عرف میان انگنون کہ از انما ظمہ در سین و فصلہ وقت خود شن برد و در فن معقولات و مناظرہ دستہ تمام دہشت اذنیابرا تبتلابیہ تقلید و رقیب تہیب بودہ راہ ایالت کے پیرو دخیلا سے بود و ایشان را نیز نظر شفقت بر من زیادہ از اندازہ روز سے در خانہ ایشان نشستہ بودم و کتاب فوارح میر حسین حیدر علیہ الرحمہ در دست و ششم جون شیع من خاطر نشان شان مرا مخاطب ساخہ گفتند کہ یا سید ما و شما مناظرہ کہ نیز ہا معلوم شود کہ نہ سبب حق آیتا بہ شیبہ از انجا کہ انان علم و فضل ہم در سن سال از من فزون تر بردند کمال ادب عرض دہستم کہ مرا بہ یادگار باشم مقابلہ نامیم و ذرا ہا مناظرہ پیش ایم باز بہان سخن آغاز کردند بہ دستور بندہ استم بل بہان نرس گفتند و مبالغہ و ہر اہم از حد بردند

لا علاج بنده گفته هر چند امثال ما را با امثال شما مناظره کردن سپردیم لیکن پیابرا طاعت امرنا چارم بچشم بگویم که آیات
 حقیقت احادیث نقلیه از آیات کلام الهی و احادیث حضرت رسالت پندیده که اولی ناهل زد و جوه است و مانسته احتمال وضع و
 اختراع و تاویل دارد خانه از مسووبت نیست و مدارت سن و تشیع برین است که افضل الناس فی النبی ابو بکر بن ابی قحاده ثقی
 بن ابی طالب علم افضل الابد است از باب الفضل اولی سخن در باب افضل کنیم یا قطع النظر از آیات الهیه و احادیث نبویه
 تا افضلیت بکر افضل باشد اشکار و پید اگر دو پس سوال کنی که در عالم بسیار چیزها است از صفات و عادات و مقبالات
 مختلفه النسبه و خست و شرافت کدام یکی از اینها مابه افضل و الشرف تواند بود از تا مل اندک در جواب گفتند که صفت علم شرف
 و اسطو افضل اینی است گفتیم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسی انکار آن نتواند کرد اما علوم
 هم مختلف است و بحسب معلومات و موضوعات متفاوت و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تا مل وانی کرده
 گفتند که معرفه احد و علم بصفت اقتد گفتیم که از سلی بن ابی طالب چندین خطب رسالتی و اقوال در معرفت و توحید و صفات
 بارسی جل شانہ که اکثر سے از انما بظرف شریف رسیده باشد منقول است و از ابو بکر بن ابی قحاده هم اگر چیزی درین باب منقول
 باشد در شاد و شوق تا بینما موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند سرسجیب تفکر فروردند و بعد از دیر سے تمغه کنان سر برداشته
 و دست بر زانو زدند و خوانند العجز عن ترک الادراک اذراک این قول ابو بکر بن ابی قحاده است و متاسف شده گفتند حیف که
 تا این مدت درین جهالت و قتالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمد لله که بدولت صحبت شما بایت یافتیم و اصرار
 یکدیگر مملاکه از نتایج طبع آن سید و الامقام است بطریق تبرک ثبت افتاد با ستم علی تا در قل کفی شرافت ام چه از علی بن علی
 نیافتیم ام چه با ستم کامل مگر بوزد گوید جفا نیست چه سر مورد دل یارم و فایلیت چه با ستم شهاب خان گل شبنم زده
 مشرند از ان بچهر است چه شاد خوبان عرش آب بروی مهر است چه عمر شریفش از هفتاد و متجاوز بود و در سینه بیکر
 یکصد و نود و هجرت سے لعالم جاودا نسی زلت فرمود و در دفتر مضجعه تاریخ وفات او است حشره اللذریع آیات الکرام علیهم الصلو
 والسلام

رجوع بزرگ سفر سعادت اثر که بوسیلہ آن ازین سید عالم لیشان سعادت ایند و زلاقات طاهر کردید

بنده در لکنئو رسیده و با مشرف شوقا قات کرده بنوعی که مناسب دیدم که خوبه کرنل در بادل نوده لیاقت این کار
 و زوات ستوده آپا لبش بر او حاسطی کردنی و انم او با اصفت الدوله طاهر کرده بکونسل کلکتہ زیلسایند یا بسے و تجویز دیگری
 انصا جان کارند کور بکرنل مرقوم معین شد چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرائی و حکم بکرنل گا در اصدار یافت مسبو
 جان پیشه و فقیر را برین خبر آنگه و او فقیر خوشنود شد و برود از لکنئو سعادت نموده پیش از ورود خود خطی متضمن این خبر بکرنل
 نوشت فرستاد اما او را قبل از ورود خطی متضمن حکم کونسل رسیده آگهی دست داد معتقنا شفقته که بر احوال فقیر داشت منشی لازم
 خود را با هر کار با و بجز سوار سے بکشتیها بنا بر حمل اسباب بر آوردن عیال بنده در پناذہ گذاشته و تا کید بسیار بانها نموده
 جو از راه خشک بر پاک روانه لکنئو گردید و خطی متضمن این احوال و اخبار کوچ خود نوشته مصحوب ملازم سے چالاک براسے
 ناکسار فرستاد و در راه بر جا بر خوردید فقیر تریب بچونو خطی خبر یافته عیال را همراه گرفته باز بکونئو گشت و قریب بد ماه و پنج
 بود درین عرضہ بارده باه که عبارت از یک سال و دو ماه هست و بنده در ان مدت با آن عزیز قدر شناس جو در ان بلا بود

عاقبت مبلغ ہزار روپیہ نقد با فقیر نموده کمال تواضع و عزت سے در ملاقات تسلیم و دلجو سے فقیر سے نمود و روادار ہمارے وقت
 خیرہ ہو و ہمیں نقش اور راجہ ادرست نہ لکشت مشرکہ لکھن کہ بعد مشرکہ پشٹوکارا بنجامن گرفت و کرنل مذکور امید اتفاق و اتحاد
 از وہ بسیار دشت بحسب اتفاق کرنل لکھت کہ از مشرکہ لکھن بود لعل نیامد و محبت بنامین ہدیہ گرنایت ناچاق شدہ بندہ در ابتدا
 پایان احوال محبت این ہر دو دریافتہ با بیمار خص گشتہ لعظیم آباد آمدہ

ذکر معاویہ و بیعت خان ایرج خان از نواح شاہ جهان آباد و نقولین نیابت آصف الدولہ با وونی از نظام
 یافتن خانہ آصف الدولہ و پدر و نمودن ایرج خان جهان فاسے را در اندک زمان و بصرہ
 آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن بیبا خان و معزول شدن مشر جان پشٹو و آمدن مشرکہ لکھن بجگا او

فقیر اول کہ ملکینور سید معلوم شد کہ قبل از ورود این اقل الانام بعد مقتول شدن مختار الدولہ چون کسی لائق نیابت در ان قدر
 تہیہ حد و حصر در نظر نبود بضرورت رجوع بایرج خان کہ ذکر بدر رفتن او بعد انتقال شجاع الدولہ بہانہ جواب و سوال حضور پر قوم شد
 لازم افتاد و آصف الدولہ ر قائم استمالہ و دلاسا متضمن طلب بنام او تباکید بسیار گناشت چون او را بر عدد و قول صاحب زیادہ
 بنمود مشر جان پشٹو کہ در ان اوان مدار علیہ ملک وزیر بود استدعا سے خط طلب متضمن عہود و پیمان حفظ آب و جان و دیگر امور
 کہ خاطر نشان داشت نموده نوشت کہ تا عنایت نامہ ساسے نہ رسد بندہ آمدن نمی تواند چون نوشتہ مشر جان پشٹو طلب
 اور سید قاصد لکھنور گریہ و رنج و درو و منصب نیابت و اختیار در جمیع معاملہ اسرا فرزند و بیعت خلعت فاخرہ و فیل ہپاسے لکھ جبار دار
 و نوشتہ دیگر مراتب امارت ممتاز گشت بنا بر اینکه با اتباع و اتقارب مختار الدولہ سرگرسنے و فکر تداکک برہمے و تبرکے اوقات دریا
 و حکمرانی او داشت سید محمد خان و سید مغز خان ہر دو برادر مختار الدولہ و بعضی معتقدان اینہار امور و عتاب ساخته مدتی معتقد
 مقید رنگداشت و انواع تعذیب و تعزیرات برآنها نموده ہرچہ توانست از دست شان کشیدہ گرفت فقیر ہم پیاس سیادتہ از
 خاندان مختار الدولہ شعبہ از سادات طباطبایہ بنیہ اعمام این کترین خلق خدا بود کوشش برآنها نمود اما چندان سود سے
 نبود بعد تحمل آلام و مشاہدہ انتقام ایام دولت ہر کس رہائے یافت و لکھ رو پہ سیالیانہ براسے سپر مختار الدولہ مقرر گشتہ دہا
 جاگیر نقد و محاصلش یافت و ہر دو برادر آن مقتول گاہ گاہ باریاب کورنش آصف الدولہ سے شدند و اکثر و خلعت و انزوا
 سے گزرا بندہ محمد علی خان ہمیشہ زادہ مصطفوی سے خان کہ عمہ زادہ مختار الدولہ و در زمان اقتدار شش عروجے داشت
 با فقیر از عظیم آباد کہ ہنگام دولت عاسے جاہ وارد بلدہ مذکورہ گشتہ تا عہد مہاراجہ شتاب را عامل و متحد پر گنہ ساڈہ و پلایا
 بود نہایت آشنائی داشت درین وقت کہ فقیر بر فاقہت جرنل گاڈرڈ وارد آجما شد در دوستی و اخلاط کا شادہ آمد و رفت بسیار
 سے نمود و دست و پاسے میزد کہ بجاسے و مرتبہ برسازد نہایت و بے شعور سے برادران مختار الدولہ و خواہم سے مختار خانہ
 لکھن و ہل با ققتنا سے تقدیر فائدہ بران مترتب نشد فقیر ملاقات آصف الدولہ و آمد و رفت مکرر بدولت خانہ او
 و ادراک صحبت و خلوت و غیر خلوت ہمسر آئندہ در ظاہر از شعور سے بہرہ نبود و مطابق معینون شعر مشنوسے نے حضرت مولو سے
 رحمہ اللہ تعالیٰ سے نمود مشنوسے چشم باز و گوش باز و این زکاہ خیرہ ام از چشم بند سے خداہ نہایت صحبت ارادے
 و پوچ مال و اگر اچانہ در ان زمرہ نخچے ہم بود و پاسے منشی از احسن از اول جہانزل و غیر از لولعب و عیش و طرب کا دیگر
 رغبتی نہاد و ارتکاب سے کہ مردم اور اتیان شتم سے نمایند در اوضا عیش اشوسے از ان عمل ظاہر نیست بلکہ بر یکا ترینا

گاہے بہ برق انداز سے تیر انداز سے تبر خیم بمان اردو لیما سے لا مقرب سے استرنا سے خاطر آثار فنی ہست نایب و ہر روز
 از صبح تا نصف روز از باغے بیخ دیگر یا از محوائے صبر سے با تاشا سے فیما جا و بعد ہر دو سہ روز فیل جیگانیدن و غیر ازین
 اعمال یا امثال ذلک الا حال بیچ کا اشتعال ندارد و در زمان حیات و اقتدار مختار اللہ و در سالاد جنگ و خبر سے رازینات خود
 با پیشش با امید پیش آمد مشوب نمودہ بود و بعد کشتہ شادش انکار آن نسبت داشت آصف الدولہ مبالغہ بسیار درین کار نمود
 مسلا: جنگ رایان امر اسف سے ساخت و خود منتقد سے امین شاد سے گشتہ بخوبی انجام داد و باین عمل ہم نہایت رغبت دلداد
 و رعانہ متوسلان او ہر جا شاد سے شو و طرف کیے را گرفتہ و بطرف ثانی از عمل و اتباع کے را کہ اہلش داشت مقرر نمود و وہ
 بسیار امر بزرگوار بالانعام سے ہر سانہ کیار و در زمان ورو و فقیر ہم شجائہ قائم خان فوجدار فیل خانہ حاضر شد ہر شاد سے فغانہ

ذکر امام بخش غلام چچہ بدایین و اقتدار آن سفلہ ابر باقتضا سے دور فلک و ن پرورد

کیے از غلام چچہ ہا سے کے امام بخش نام کہ نہایت شہتاق و بد آغاز و انجام بود در زمان صاحبزاد کے آصف الدولہ و حیات
 پریش از آقا سے خود گریختہ تا آصف الدولہ رسید و نہایت مقرب گردید شجاع الدولہ بر شہر و را آگہی یافتہ مدتا مقید و
 مسلسلہ شد و بعد مدت اشغالت اغرققا از زندان بر آورده اخراج نمود او مخفی در نواح پرگنہ ماند سے بود و خبر اقامت خود
 با آصف الدولہ سے نمود و بجزو انتقال شجاع الدولہ آصف الدولہ پر روانہ طلب او تبا کید فرستادہ اورا طلبید و درین اوقات
 کہ فقیر واد گشتہ از زمان مردن سوار الدولہ و سنت علیخان خواجہ سراج بریل جمع تلنگہ سے ملازم سرکارش کہ سے چل
 نہر ہر نفی یادہ و چار و پنج نہر طریق سوار بودہ اند کہ دیدہ باقتدار سے داشت کہ محسوب سرداران و عمدہ ہا بود فقیر
 اورا کر دیدہ و گفت گو سے او بگوش خود شنیدہ شد سے دانکہ نہایت پایے و در صورت و سیرت زشت ترین مردم بود
 بیانت خدمت گار سے کہ دور و پیہ و راہہ باید داشت بشرطے کہ از مفاسد سے کہ در اجتماع بود معراشد مضر
 گران بودا گراست پرستے بیچ و سے تحقیقہ لائق دکان دار سے اخس نیک فروشان لشکر اراذل سن رضاخان
 نائب بان درجہ و مراتب از او سے ترسید عجیب آنکہ بعد چند روز از بر آمدن فقیر دل آصف الدولہ لازم حاجت او سیر آمدہ در نہایت
 مذلت و خوار سے از ملک خود بدر نمود در اسف نمود کہ کے اورا جاسے پابرا سے سوار سے چار و ہائے دید جمع حساب
 اوراضبط نمودہ برہنہ پا و سراز خانہ و ملک خود در ساخت باز خبر سے از دستموی گشت و در داون زرخواہ احوال آصف الدولہ
 آنکہ از ملازمان غیر او دینا ہر کہ وجہ مشاہیر و خود خواہ ہا او دشمن و در تنگ و ما ہم بر کس اینکہ دست باید سے ہا کہ ہت بعض گان
 قبل از ورود فقیر اجماع و بلواسے ہر اسے وجہ تنخواہ خود نمودہ و زرا گرفتہ رفتہ بودند از ان جملہ چند کس ہنگامیکہ فقیر در لکتو بود
 بہستش افتادند چند روز مقید و ہشتہ ہمہ را ہم توپ پرانید فقیر سبب سیاست انہا اچھے مرقوم شد از مردم ہما شا شنید و اعلم
 عند اقترا الحمید الحمید بعد چند روز از ورود فقیر گامین ہم کہ سردار عمدہ آن سرکار بود و قانویافتہ مع حساب و سامان بدست
 و لشکر نجف خان بہادر پیوست و ہمیں قسم اکثر سے از او را سے برہان الملک سفید رنگ نیز در رفتہ پناہ بد و تخلص بخت جان

ذکر انتقال ایرج نمان ازین جهان و بعرضہ آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ جان

دوڑ سے خبر کہ جارت از دوستانہ باشد ایرج خان کار گزار و مرجع ہمارو کبار دربار آصف الدولہ و مملکت محمود او

بودہ اندک انتظار سے دادہ بود و از جان بر ششویا بپوشید سوال داشت کہ صاحب بظاہر ملک و مالی کارند داشت نہ یک بہ بیت قرمز خود
 بزم آصف الدولہ سے ہارند قبا طان مقرر کردہ اتنا نقد بگیرند دست تصرف از ملک کوتاہ کردہ برویہ عہد شجاع الدولہ و نور
 سوانق عہد پیمانیکہ میان پنی و آن مرحوم بود و بعد از آن اگر قبول نمودہ جواب سوالات منظور شد سنیہ یا صاحب د کہ نسل گفتہ گر
 خواہ نمود و شریکان بر ششویا طلبہ شستن بودند است کشیدہ چارہ می جست تا چہ کند درین عرصہ مادہ سور القنیہ و صفت و بیروت
 کبکہ از شہر و شت اشتداد کردہ منجر باستقامت شد و اندک زمانی کہ یکماہ و چند روز باشد بان معتبرا بودہ جان سبے بقار پذیرد
 نمود و فکر تہذیب و تمدن شخصی لائق نیابت در ول آصف الدولہ و مشر جان بر ششویا ترشح گشتہ و مختصر آن افتادہ چون حسن رضا خان از
 عہد شجاع الدولہ داروغے باور سے خانہ و اندک تقریبی داشت و درین عہد ہم تقریب پیش از بسین بہر سانیہ از حاضر پاشان جلوت
 و جلوت و واسطہ جواب و سوالی مشر جان بر ششویا بود تجویز نیابت بر آ اور خاطر ہا گذشت اما ازین جہت کہ ماسے محض از
 و عشرت خواہ و از تواریخ جواب و سوال مردم کہ لازمہ سرور سے و ملکہ دار سہ است نہایت منجز و در اکثر امور عالی مرتبہ است
 خود آصف الدولہ است او خود ہم استغنا ازین امر سے نمود و دیگران ہم چیران بودند کہ از نیابت چیز کہ منظور است او مستعدان مر
 نمی تواند شد این بیچارہ کہ بر آچہ تصدیق سے و سہ خدا سے دادہ کہ بچہ سبب را مشر بر ششویا بران قرار یافت کہ نائب دیگر کاروان
 و معاملہ شناس بر آ این نائب بہر سانیہ نیابت کل خواہ مخواہ باین عزیز باید تفویض کردہ اسمعیل بیگ سہ منغل ولایت زاکہ از عیار
 روزگار و نہایت دنیا دار و از آگاہ آباد کہ دران وقت بادشاہ و افواج انگلیشہ در اسحاق اقامت داشت بکار ڈاک و داروغے بر کارہ بود خواہ
 و طلبیدن اخبار شاہ جان آباد و غیرہ جا با از سر کار انگلیشہ مامور بود چون با حیدر بیگ خان کاسبلے سازش و طمع لفعی ہارند داشت و ہم
 بانہا سے سہر بر اسی اومی کاشت با مشر جان بر ششویا از وقت بیمار سے ایرج خان تقریب نیابت بر آ خان کاسبلے مرقوم سے نمودگی
 نماند کہ این حیدر بیگ و میرزا انور بیگ ہر دو برادر کاسبلے زادہ عامل پیشہ در عہد شجاع الدولہ متاجر اکثر بر گنہ ہانسے صورت او بودہ اند
 اما در عمل نہایت سخت گیر و پادوستان ہم آشنا بغرض محض در عہد شجاع الدولہ بنا بر با سے معاملہ نمودہ تھا مقید و در کمان مشقت
 از محصلان شدید بودہ اند برادر کلانش خود در جان دار و گیر مرد و جان سختی مالگزار سے سپہ و حیدر بیگ خان بسوی و حمایت سے
 از متربان رستگاری یافت و زندہ بود تا آنکہ بہر سختی و اقبال نیابت ملک دو کرد و روپیہ کہ سنے بحقیقہ اصالت است عروج نمود
 بہر چند حسن رضا خان ہتنگا بت داشت اما بہر سے قسمت و فیض عنایت مشر جان بر ششویا نیابت آصف الدولہ نام او مقرر
 و حیدر بیگ مذکور بہ نیابت حسن رضا خان معین گشتہ بہر دو لہ نیابت مملع فاخرہ و جواہر و اسپ و فیل شہادت قدر مراتب تمیاز
 یافتہ حیدر بیگ خان بکار ہا سے موجود پر دخت و حسن رضائے کہ جاگیر لک روپیہ در ماہ یافت عیش و عشرت و کمال خلوت
 مستم شاخت و این بیت حضرت خواہر حمہ افتدہ حافظ بر خیز ساقیا قد سے پر شراب کن چہ دور فلک ڈنگ نہارہ شتاب کن
 مطابق حال خود غمزدہ بر ظاہر سے اش شامل و از آمد وقت دربار کہ پیشتر پیشتر داشت ماطل گشتہ راست گفتہ اند نسبت بہر
 نصیب ست بہم میرسد چہ گرفتاری بستم سے رسد چہ ہر کہ آمد تخفیف در فرج و ملا زمان نمودہ کفایتی ظاہر کرد و انقلابی در حال
 خانہ ساری بعضے خراب و بعضے دیگر آب و تیا بے میسر گردید چون نقش تدبیر مشر بر ششویا دست نشست و بلکہ نقش وجود
 کلادرن راست روزگار از صفحہ ہستی پاک شہت و طوف گوزن ہتنگا بہا در تو سے گشتہ مشر جان بر ششویا معزنی و بیجا او سہ
 ٹڈلشن معین شد با ستماع این خبر جان بر ششویا عار ہم ملکہ شد جنرل گاڈوڈ با عہد دوستی مشر ٹڈلشن سے شادمان سہر
 ہند و از ہند داشت دران وقت در فرخ آباد اقامت داشت کہ مشر ٹڈلشن بلکہ سنیہ سنیہ جہت و جو سے بندہ نمود و با انگلیشہ

که ثانی مشهور شو و کراتی آنجا بود گفت که خلاصی گنج است که در زیاده خطی با نوشته محسوب من فرستاده و پشارش ذکر کرده و در
 بنده را از بانگ آتش مذکور معلوم شد قبل از درو و جنل هر قوم با او ملاقات نمودم خط گورنر البقیه داده در خلوت در سجده آن دو خواره
 منویش ظاهر کردم التفات بسیار نمود و گفت همیشه آمده در خلوت آنچه گفتن باشد میگفتند با ششید چند روزی بدین سوار گشت
 همان انگلیز که گرانے دید که مرج کار با هر گاه ایشان شدند من مطلق فراموش شد با حیدریک خان ساخته مشرط لشن را همانجا باریش بود
 روزه نیمین ساختن صلاح نیست مشرط لشن هم ملاسه که از طرف من در دل راه داده روسی عرق یکبار بگردانید
 با بنده آغاز نمود بنده فهمید که الحال سوگور بودن آنجا نیست و تا چند بار دوشس همت جنرل گاژر دسترنا سر مروت باید
 بسیار از جنرل مرخص گشته لعظیم آباد آمد بعد چند ماه همت جنرل گاژر هم با مشرط لشن نهایت ناچاق گشته از یکدیگر
 لغیر آباد آمد بگلگت رفت فقیر را هم از راه شفقت بجزه سوار سے از خانه خود داده همراه برود در آنجا چند روز میدوار بر اید کار
 بودیم که جنرل گاژر و هم دکن چنانچه در دفتر دوم نگارش یافت ما مورگشت و بنده هم برگشته لعظیم آباد رسید و احوال ملک شجاع الدوله
 الا ان کما کان حسن رضا خان بدستور در نهایت آرام و حیدریک خان با انفصال معامله و مراسم اشتغال دارد و مشرط لشن بسی
 میرا دل که اصحاب غمگین بود و اکنون یک سال همت که بولایت رفته چند ماه تغییر بود و بجز رفتن بارول صاحب بولایت
 یز مشرط لشن و سپهر بانسن با اتفاق مدارا الهام لکنوشده سر رشته کل معاملات بدست اصحاب انگلیز است *

تاریخ حیات از بقیه اجه ال نجف خان بهادر و پادشاه اسال الان که آخر ماه
 شعبان سال هزار و یک صد و نود و پنج هجری است *

نجف خان بعد تسلط در اکبر آباد و بدست آوردن قلعه بنگله روز بروز در افزایش سپاه و اسباب غرت و جاه کوشید فوج
 بسیار که تعداد آن محمول بر مبالغه نشود بهر سانید و نجف تعلقه خان و افراسیاب خان چیلد با سے خود را صاحب رساله عمده که قریب
 ده دوازده هزار سوار و همین قدر پیاده باشد گردانید و سنی الحقیقه لیاقت این مرتبه در سپهدار سے و خصم افکنی بنا بر جرأت
 فطرت در اند مخصوص نجف قلعه خان که بین الاقران بصفت شجاعت موصوف و از اکثر رفقا سے عمده ذوالفقار الدوله ممتاز است
 و بار بار در عارک سپاه سے گوی سبقت از همه کس رلوده با نجف خان بهادر راه تساو سے پیوده و محمد بیگ خان سپهانی
 ثانی نجف خان بهادر در جمیع امور و در نجابت و شرافت نسب بر اکثر رفقا سے او خصوص بر سپهرد چیلد مذکور تفوق دارد و دیگر
 سرداران دیورینا زوده کار و اکثر سے از سرداران سرکار شجاع الدوله مثل سپهردگسائین با جمیعت هفت هشت هزار سوار
 و مرسته خان اسپر مصلحی خان بهادر سیر خنگ که ملازم سرکار شجاع الملک سعادت خنگ بهادر بود و پنج هزار سوار و اکثر سے
 از رقبه با سے مسدود خنگ مثل اولاد میزایوست کور و غیره که از نا قدر دانیها صفت الدوله تاوان در پرورش و قدره و دیده
 پیشینه بر غنا سے رفته اند هم را بقدر لیاقت هر یک ریاست افولج داده ملکی را در جای داد آنها مفوض ساخته بقدر حاجت از ملک
 مسخر ناس خود هم نگهداشته و ملک بسیار سے از توابع راج مهاراجه سے سنگه دیهراج سوانے متبخر خود در آورده بار بار از راجه
 کچواهد و غیره سعادت نمود بر آنها فالیق و الحال اما و سے دولت حوزر که در اطراف و اکناف صوبه اکبر آباد شاه جهان
 اقامت داشته اند مغلوب ساخت عبدالاحد خان کشمیر سے و دیگر ارکان حضور که اکثر سے بلکه همه نامرد جیان و پادشاه چنین
 که بان راجه راسے ایشان همت بر اقتدار نجف خان بهادر حده رسده ضابطه خان را که صاحب اولوس حانه و هیله و همت

ذوالفقار الد... اور در جہد و کد بود چون نادر بر خود سے چھپ رہا تھا پھر امیر الامرا برضا علی خان دید کہ سید بہادر خان بہت
 بہادر و پراگندہ سیرت خاندان و نظر بنو داد خود با این ہمہ اولوس افغانی نے زمانہ سے پہلے سے اسکاں معلوم ہوا تھا۔ چار چھ
 ہزار فوج تھی کہ شاہزادہ را با خود گرفتہ بطرف سرسبز رود و فوج را ملازم نمودہ سکھائی ان طرفہ را مقبور خود کرد اندو بند مقبور
 اتہا را متوسل بر این دولت خود کستمال ساخته دم مساوات بلوغ القارالدولہ بہادر زند چون این ارادہ در اول اور سوخ پخت
 پخت پخت غاہر ساخته شاہزادہ جوان سخت یا اگر شاہ را پھر گفتمہ مخیمہ نیردن زد و سلاسلے عام ہر اک از وہام مردم ذر واد است
 تماشان نوکر سے کہ درین جزو زمان فراوانند باندک عمدتہ لشکر عظیمی فراہم آمد چون تقرب او با پادشاہ در اطراف... نہایت تیار
 دشت سرداران بعضی اند... بعض نام آوران فرقہ سپاہ نیز حاضر آمد ملازم شدند و ہر روز در کثرت سے فروز...
 پشاور زمرہ از فوج ذوالفقار... برفاقت شاہزادہ رسیدہ باعث از دیاد عساکر گردید چون عبدالاحد خان پروبال
 نے دے الجہا راست پیشتر نہایت نمود و ہوس تقلید ذوالفقارالدولہ چند فرسخ از سرسبز ہم گذشتہ جو اب سوال معاطہ
 با یکے از سرداران سکھ و اطہار عرب و سلطنت نمودن آغاز تھا و نہایت لرزمتہ تیغ چوین بر تیغ فولاد سے ہر متوانہ
 نیر و ہزار... تا آنکہ او قدر جلالت خان کستیر کے نزدیک شاخت و از معاطہ گذشتہ استعدا و مقاتلہ نمود چون مقابلہ روداد
 با... سپاہی بفرج نہ رسیدہ مردم مستعد جان باز سے پودہ اند عبدالاحد خان کہ نامر د فطر سے و جان خلقی است آتش شمشیر
 از در... المخلد سے نازدہ آن بر سخن آبرو سے خود میدان دید و عبث عبث بی بیج مع شاہزادہ روگردان گردید و چنان
 گرفت کہ پے سر خود بر... نجف خان بقوت سردار محفوظ و سالم برگشت و از دیگران ہر کسے کہ جرات و حمیہ
 داشت از ان مملکت استا بر آمد و مردم دیگر باق آوارہ دشت غربت و قبلا سے انوع سخت و کربت گشتہ از لباس و زین
 و براق فارسے دبا ہزاران خشکی و خوار سے... میسر و مقدر بود رسیدند و بر رخے نیا کاسے و ناچار سے کشتہ وز سے
 گردیدند میرزا نجف خانی کہ از بد تھا تحمل ایذا و ہزار او سے نمود و طاقت تحمل او بہنایت رسیدہ بود فلح خود و صلاح عالمے
 در انزو او عدم اختیار او دید قابلو یافتہ از پادشاہ استندان غزل او از مر استے کہ دہشت و مقید نمودنش فرمود پادشاہ کہ عجب
 جانانہ بلکہ محض دیوانہ است ملوفا و کرها اطاعت را امیر الامرا نمود و ذوالفقارالدولہ بہادر معتقدان فرمان ہزار پیشتر فرستادہ
 عبدالاحد خان را مقید و خانہ اورا ضبط نمودہ را سباب کتب خانہ و دو خانہ اش کہ نے الواقع از نفائس اشیا بود خود گرفتہ
 دیگر اموال و ہتھیاب کہ بلوک سے از زید نجاندہ پادشاہ رسانید و سرداران بہادر خود در ان نواح فرستادہ نے الجہا صلاح
 معاند سکھان و انہا را اعتقاد گردانیدہ بہر صورت غلبہ خود بر ان جماعہ کہ از لکوک در حساب و شمار از فرزند طاہر کرد والی یونانہا
 یکام و اقبال وجاہ و جلال در اکبر آباد و شاہجہان آباد حکمرانی سے کند اصحاب انگلیشیہ را ہم وجود و اقتدار او در ہندوستان
 اندیکہ در اول دورین سے غلہ و بند مقید نمودن عبدالاحد خان جنرل کوٹ انگلیشیہ مشر مسک نام را بسفارت نزل و امیر الامرا
 ذوالفقارالدولہ نجف خان بہادر فرستادہ پیغامها و عید و تہنیدیا انواع تجملات و تعاضباتا او نمودہ بود او ہم بطور مناسب ہتھیاب
 سکت فرستادہ عزوبت کس کہ اریا انگلیشیہ را بندیداد و ابلع مکا و حات با نجف خان بہادر کشت و الاچ عجب کذا حال
 با او قیل قال گذشتہ کار سبکت عساکر جو تو سے کشید باید دید بعد از یہ ہمیشہ آیرڈ در حایت کست کذا م فرزند را
 الی پادشاہ و او تعاضدے کرد امین و نامر بہت رنجیہ خان بار نول بہ بنیم تا مہر و کین رضا
 نواز ذکر اخبار سازو کر

ذکر حضرت محمد ان کور بهادر از کلکته لطیف مغرب بنا بر اغراض غین معلوم

دکمن این گوش ز دقتی گردید در آخر دفتر دوم سلک تحریر کشید درینو لاکه آخر ماه شعبان بلکه شب ششم
صد و نود و پنج سحریت چنین شنیده شده که جنرل گاژر در بهادر بعد فتح قلعه سیب که از عمده قلعه
پشت است اوج را آراسته بقصد تخریب بنا که دارالملک روسا سے جماعت مرسته و مرکز دولت آنهاست جنید سرور
در با مقدار یک میسر بود و بچند منزله پونا که اتصال بدریا سے شور و شت استقبال جنرل نموده هنگام استیز و آویز گرم
و بعد جنگها سے متواتر که چند روز متواتر لعل آید بود روز سے از طرفین کوشش بسیار و آنچه بالقوه فریقین بود بعد
اطلا رسیده بعد کشته شدن مردم بی شمار شکست بر شکر جنرل گاژر افتاد و جنرل نکور ازین مشیارسے وسیله سپیدار سے
مع لقیته اسیف که زیاده بر دو هزار کس بوده اند برب دریا سے شور بدون اسباب و تو چنان رسید که خود را بر جہازات کشید
و بی بیانی که جزیره است معروف در انجا انگلیشی بلو متینی بنا کرد مسکن و ما و اسے خود ساخته اند رفتہ رفتہ صلاح وقت فرصت
است و بعضے میگویند در بندر سورت که آن ہم عمل انگلیشیان است رفتہ رفتہ العلم عند انتر قاسے دنیز مسوم شد کہ افواج انگلیشی
که بسز کر کے کرنل مک بود او ہم نهایت شجاع و صاحب تدبیر و شیار است بصوبہ مالوار رفتہ بود و قلعه گوالیار قبل از ورود و اوتوقا
گشته مستحفظان انگلیشی در ان نشسته بودند و قلاع دیگر را که کرنل مک نیز میسر نموده بود فوج عظیم از مرسته ہاسے دکن بران صوبہ
در آمدہ طرق وصول اجناس ماکولات و غیرہ ما یحتاج لشکر انگلیشی مسدود گردانند بعد ما بنگا سے متواسے و مقتول و خروج
ساختہ مردم فوج و گئے مستحفظان قلعه گوالیار و غیرہ قلاع مسخرہ و افواج تابع کرنل مک زیوسے عاجز و مضطر گردانند کہ کرنل
مک ہم پایدار سے دوران دیار متعذر و دشوار و نسته ناچار قلعه گوالیار را راناز زمیندار گوید کہ لعلت موافقت در پیر سے او در ان
صوبہ قدم گذاشته بود و نذ تقویض نموده و از قلاع دیگر ہم بضرورت دست برداشته و عالی گذاشته بطاعت انا و برگشت و حجاب
تمام فوج در میان انا و مقرر گردید و حیدر نایک نیز سے گویند الی الان در صوبہ اراکاش کمال اقتدار و استقلال کامرواد کار گزار
و جنرل کوٹ کہ رئیس کل افواج انگلیشی و سنجہ اصحاب غصہ کمیت است و بعد از ان نایک مذکور در صوبہ مسطور حسب الامر گذر جنرل رفتہ بود
بستور در قلعه مندراج اقامت گزیدہ بطوریکہ صلاح وقت سے داند در میداننا بر آمدہ ستیز و آویز سے نماید و گور جنرل بہادر را
میگویند کہ احوال افواج مرسلہ خود بدین مہوال دیدہ انتظام مالک بنگا در عظیم آباد و او دہ والہ آباد و غیر ان کہ دیدہ صرف است
اہم و واجب شمرده صلاح دوران دیدکہ با میرزا نجف خان بہادر و پادشاہ و دیگر کیکہ لیاقت داشته باشد بار سال سفر و مسکاتیب
آنیزش و داد و تمنا دے بہر شایندہ با خود گردیدہ سازد و از مالداران نالائق کہ در مصارت سے فائزہ زر ہاسے خیر را بگان
خرج سے نمایند سلطنی گران براسے مصارت لادیدہ حروب و کروب کہ درین ایام در پیش دار و دیار شایر مناسب است آرد باجا
افواج دکن طلبہ خود در وطن نویشتن دیدہ باعث فتنہ و فساد درین بلاد شود و میرزا نجف خان کہ از سوال و جواب سابق انگلیشی
از طرف این جماعت است با دکنیان نگردد و شاید مطالب دیگر داشته باشد چہ برضائرتین جماعت خصوص گور جنرل بہادر کہ جناب
ذیر و سینا و صندوق راز با و بر اثر است و امکان ندارد کہ ادنی سخنے از ان جمله اسرار بر لب اطوار بر آید اطلاع من از متعذر است
نامر مقدمات مذکورہ در ماہ رجب سال کینزار و یکصد و نود و پنج ہجری سے از دارالملک خود کلکته کوچ نموده اکثر اصحاب را بکنیز
ممثل مشران دکن بود دیگران از جماعت فرقه خود بر نفاقت چیدہ سے ابرامیم خان بہادر را نیز از زمرہ جنیان کہ اوصاف حمیدہ و ہم

